

تأملی در معنای تاریخی یک کار

همایون فولادپور

فرهنگ علوم انسانی

(انگلیسی-فارسی)

تألیف: داریوش آشورش

چاپ اول ۱۳۷۴ - نشر مرکز

۵۲ + ۴۲۶ صفحه - ریال

۴۵۷

واژه‌نامه سرانجام به چاپ رسید و اینک می‌توان تأملی کرد در این کار شگرف که حاصل کوشش چندین و چندساله یکی از برجسته‌ترین خدمتگزاران فرهنگ و اندیشه در میان ما است. این کار را می‌توان، از سویی، چون «واژه‌نامه» سنجید و نقطه‌های قوت و ضعف آن را برشمرد و ایرادهایی بر این یا آن معادل گرفت و کاستی‌هایی را یادآور شد و بر بهنجاری یا ناهنجاری برخی ترکیب‌ها انگشت نهاد، در یک کلام، در شناساندن و بهتر کردن آن به سهم خود کوشید. و این‌گونه برخورد با آن بی‌گمان بجا و لازم است و تردیدی نیست که اهل فن، واژه‌نامه را از این دیدگاه بررسی خواهند کرد و بر سر روش کلی و جزئیات آن بحث‌ها در خواهد گرفت و چیزها نوشته خواهد شد. به‌ویژه آن‌که آشوری در این کار نوآوری‌ها کرده و برخلاف شیوه عادی فرهنگ‌نویسان - که می‌کوشند تا همه واژه‌هایی را که می‌شناسند در کار خود بگنجانند - دانسته‌های خود را از سرنوشت منطقی سخت‌گیر گذرانده و با وفادار ماندن به روشی علمی، انبوهی از معادل‌ها و اصطلاحات آشنا اما نارسا - یا زینبار به‌حالی زبان فارسی و زاینده‌گی آن - را به یک سو نهاده و این‌همه با عادت‌های ذهنی بسیاری از آنان که به روش علمی او اعتنایی ندارند و ذوق و پستی خود را مطلق می‌انگارند ناهمخوان است و ناگزیر واکنش‌هایی را بر خواهد انگیزد. اما هدف نوشته حاضر برخورد فنی با این کار نیست.

* نقد حاضر زمانی نوشته شده است که نام کتاب «واژه‌نامه انگلیسی-فارسی برای علوم انسانی» بوده است. به‌همین مناسبت به‌جای «فرهنگ علوم انسانی» که عنوان فعلی کتاب است «واژه‌نامه...» آمده است.

چرا که، از سوی دیگر، این کار را می‌توان از دیدگاه منطقی حاکم بر آن و معنای تاریخی آن بررسی کرد. واژه‌نامه آشوری گرچه مرجعی است سخت سودمند و یگانه که هر زبان‌شناس و زبان‌دان و مترجم و دانشجو در هر یک از رشته‌های علوم انسانی باید پیوسته دم دست نگهدارد و به آن رجوع کند، اما همین نیست و بس. پساپشت این کتاب تنها ذوق و دانش عمیق زبانی و انضباط ذهنی نیست بل، به‌ویژه، دانشی است نسبت به وضعیت ما؛ آگاهی ژرفی است نسبت به چنین و چنان — بود ما. واژه‌نامه به یک اعتبار، یعنی از دیدگاه منطقی کلی حاکم بر آن و معنای تاریخی آن، نوعی کتاب فلسفه است: هم طرح یک مسئله اندیشگی است و هم پاسخ به آن. کدام مسئله و چه پاسخی؟

مسئله همانا مسئله درگیری و رویارویی ما با مدرنیته است. آشوری از اندک‌شمار اندیشمندان ایرانی است که به این مسئله در تمامیتش می‌اندیشد، یعنی، از سویی، پیوسته در نظر دارد که این مسئله فقط مسئله ما ایرانیان نیست، بل مسئله رویارویی مدرنیته و جهان «نامدرن» به‌طور کلی است و، از سوی دیگر، این رویارویی تنها، یا حتا عمدتاً، سیاسی یا نظامی یا صنعتی و اقتصادی نیست، بل هر یک از این‌ها تنها وجهی و نمودی است از یک رویارویی بنیادین، یعنی رویارویی دو متافیزیک، دو بینش کلی به جهان و نسبت انسان با جهان و جایگاه انسان در جهان و غایت انسان و انسانیت انسان.

و در عین حال، این مسئله برای آشوری تفتنی و بهانهٔ ورزش اندیشگی نیست؛ مسئله مجردی نیست در میان و هم‌سطح دیگر مسائل، بل مسئلهٔ وجودی خود اوست. او نه از بیرون، نه از جایگاه اندیشمندی برخوردار از امنیت و جود و نه از سر کنجکاو محض، بل در مقام فردی به این مسئله می‌اندیشد که این رویارویی و تکانه‌های آن را در درون خویش می‌زید و در جهان خویش احساس می‌کند. این پرسش که «نسبت جهان نامدرن با مدرنیته چیست؟» برای آشوری در زنجیرهٔ پرسش‌هایی می‌نشیند ازین دست که «من کیستم و به کدام مجموعهٔ انسانی، یعنی کدام ما تعلق دارم و مائیت این ما در چیست و بقای آن در گرو چه‌هاست؟»

و به همین اعتبار است که آشوری از اصیل‌ترین فیلسوفان ما در این دوران است. چه، باید به این نکته توجه کرد که فلسفیدن با انباشتن اطلاعاتی دربارهٔ فلسفه یا فیلسوفان تفاوت گوه‌رین دارد: تاریخ فلسفه چیزی است و اندیشهٔ فلسفی چیزی دیگر. فیلسوف اصیل نه آن است که دربارهٔ فیلسوفان و آراء فیلسوفان چیزها بدانند و نه حتا آن‌که بنشینند و با اصطلاحات فلسفی از مسائلی سخن بگویند که فیلسوفان گفته‌اند، بل کسی است که با روش گفتمان فلسفی (اشاره‌وار، یعنی گفتمانی که هیچ حکمی را بدیهی نینگارد و در قید آن باشد که هر یک از احکامش را طبق اصول منطقی نظری توجیه کند) به مسائل خود پردازد و بکوشد تا به آن‌ها صورت نظری بدهد و برای این کار، البته، باید نخست چندان در راه تحقیق و اندیشه گام زده باشد که بتواند این مسائل را درست تشخیص دهد و نیز طبقه‌بندی و منظم کند: فیلسوف با انباشته‌ای از مسئله‌های گسیخته و پراکنده سروکار ندارد، بل با مجموعه‌ای منظم از مسائلی سروکار دارد که به هم پیوسته‌اند و از یکدیگر زاده می‌شوند و پاسخ برخی در گرو پاسخ دیگری است.



و راست از همین روست که پاسخی که فیلسوفی در جایی به مسئله‌ای می‌دهد تنها در صورتی درست فهمیده می‌شود که در زنجیره مسائل اندیشگی او نشانده شود و نسبت آن با مسئله بنیادین او روشن شود.

مسئله بنیادین آشوری، چنان که گفته شد، این است که «نسبت جهان نامردن با مدرنیت چیست؟» و پاسخ آشوری به این مسئله، در سطحی کلی، یعنی فارغ از ظرافت‌ها و پیچ و خم‌ها و سایه-روشن‌هایش، این است که این نسبت از نوع رویارویی و جنگ است و این جنگ همه‌جانبه است و پرهیختی هم نیست. و از آنجا که خواه و ناخواه در آن درگیر شده‌ایم و هیچ راه و مجال آن نیست که پس بنشینیم و ازین گیرودار کناره بگیریم، ناگزیر این مسئله دیگر پیش می‌آید که اسباب این جنگ را چگونه بسازیم؟ چه کنیم که یکسره از پا در نیاییم و نابود نشویم؟ به این پرسش، که دیگر تنها نظری نیست و منی باید به عمل رهنمون شود، آشوری چنین پاسخ می‌دهد که باید مسئله کلی رویارویی با مدرنیت را بشکنیم و به مسئله‌های مشخص‌تر بدل کنیم و حوزه‌ها (یا «جبهه‌ها»)ی گوناگون را از یکدیگر بازشناسیم و در هر حوزه نقاط قوت و ضعف خود را درست بسنجیم و آنجا که ضعفی داریم، فراخور آن حوزه و متناسب با نیازهایمان، به سلاح مدرنیت مسلح شویم، یعنی مدرنیت را از آن خود کنیم.^۱

۱. «اگر بناست که ما از زیر این آوار تاریخی که بر سرمان فرود آمده، بیرون آییم، کوششی جانانه باید کرد و، دست کم در عالم نظر، به سلاح‌های آن «امپریالیستها» مسلح باید شد، زیرا با این تیر و کمان و گریزی که ما از عالم خود می‌آوریم، از جمله در قلمرو زبان علمی، از پس لوب و تانک و موشک آنها بر نمی‌توان آمد.» د. آشوری: واژه‌نامه انگلیسی-فارسی، ص ۵۰.

یکی از این حوزه‌ها حوزه علوم انسانی در معنای مدرن کلمه است که ما نداشته‌ایم و در غرب نیز پدیده‌هایی تازه‌اند و به روایتی زاده اواخر قرن هیجدهم و به ویژه قرن نوزدهم^۱ و به یاری همین علوم است که غرب ما را زیر ذره‌بین گذاشته و چون ابژه شناخت «مطالعه» کرده. و ما اگر بخواهیم از این حالت انفعالی به در آییم و سوژه شناخت شویم و تاریخ و فرهنگ خود را خود معنی و تفسیر کنیم، باید به این علوم دست بیاییم و برای دست یافتن به این علوم نیازمند زبانی هستیم که زبان علم باشد و برای این کار باید نخست زبان علم را بشناسیم، یعنی به ذات و منطقی آن راه ببریم و دریابیم که این زبان چه غایتی را دنبال می‌کند و در پی پاسخ گفتن به کدام نوع از نیازهای زبانی است و چه فرق‌هایی دارد، از سویی، با زبان تقریبی زندگی روزمره و، از سوی دیگر، با زبان چندلایه شعر و ادبیات. زبان علم زبانی ابزاری است، یعنی ابزار رساندن معناهای دقیق است. زبان علم می‌خواهد - و می‌باید - هر ایده‌ای را چنان بیان کند که، چندان که می‌شود، همگان آن را یکسان دریابند. به سخن دیگر، غایت آن انتقال مفهوم‌های روشن و متمایز است نه برانگیختن «حس و حال». و ما که، از بنیاد، برخوردارمان با زبان برخوردار نبوده، امروز ناگزیریم در پی آفریدن چنین زبانی برایم و، از سویی، واژگان علمی خود را یکدست کنیم و، از سوی دیگر، این کار را چنان انجام دهیم که دستگاه زبانی ما آفرینندگی و زیابایی خود را بازیابد.

آشوری خود در این باره بسیار نوشته و از جمله در «درآمد» درخشانش بر فرهنگ علوم انسانی تفاوت ساخت‌های زبانی را نیک نشان داده و بازگویی اندیشه‌هایش در اینجا ضرورتی ندارد. در عوض باید باز بر این نکته پافشارد که فرهنگ علوم انسانی فرهنگی چون دیگر فرهنگ‌ها نیست، بل پاسخ یک فیلسوف است به یک مسئله نظری. داریوش آشوری با کارش، یعنی به ارزش‌مندترین صورت ممکن، می‌گوید و نشان می‌دهد که در برابر مدرنیته چه باید بکنیم. و این پاسخ، از سویی، الگویی است برای پژوهشگران در دیگر حوزه‌های علوم انسانی و، از سوی دیگر، یعنی در حوزه ویژه زبان علمی، آغازگر راهی است که ما را از گام‌زدن در آن گریز و گزیری نیست - دست کم اگر چندان «مانیت» در ما مانده باشد که به فردای مانی که هستیم نیز بیندیشیم. به این اعتبار، یعنی در مقام نقطه آغاز راهی که ما ناگزیریم در پیش بگیریم، فرهنگ علوم انسانی آشوری حادثه‌ایست از نوع دائرةالمعارف مصاحب.